

صد روز در کرمان

اقمنا کارهین بها فلما ترکناها ترکنا مکرهینا

در مجله یما که خوانندگان آن غالباً دانشمندی از ایران و کشورهای دیگر هستند سزاوار نیست بخشی مطرح شود که بیشتر جنبه شخصی دارد، از این روی با تقدیم پوزش در اینجا درباره مأموریت صد روزه خود که صفحه‌ای از کتاب مشوش و درهم زندگانی من است - بکلیاتی اشارت میکند و علاقمندان را بر سالتی که در دست تالیف است حواله می‌دهد.



در اوایل بهمن ماه ۱۳۲۷ بسرپرستی فرهنگ‌ایالت کرمان مأمور شدم و بی هیچ پیرایه باید گفت که در آغاز اکراهی تمام داشتم.

اگرچه مدت توقف من در آن سامان بسیار کوتاه بود، و در امری خطیر هم مطالعه و اقدام را مجالی بیش از این باید، با اینهمه با اطلاعات و سوابقی که بود نهایت صدق و اخلاص و شتاب و تأمل در نگاهبانی شؤون فرهنگی و ایجاد نهضتی که فرهنگ آنجا از حال رکود بیرون آید، بی هیچ خستگی آنچه توانایی بود بکار بردم و اگر با تأییدات الهی توفیقاتی حاصل شده باشد مساعدت‌های معنوی جناب آقای فضل‌الله بهرامی والی کار آزموده و رؤساء محترم دوائر دولتی و فرهنگیان آنجا از عوامل مؤثر بوده‌اند.

اگر تصور رود که اصلاحات اساسی فرهنگی باقیود تشکیلاتی و روشهای ناسازگار باآسانی و مدت کوتاه امکان دارد تصوری خطاست، ولی نباید انکار کرد که حسن نیت و مراقبت و دلسوزی متصدیان امر در اجرای همین برنامه‌ای که در دست است و صرف همین بودجه‌ای که در اختیار است تأثیری عظیم دارد، و من خدای بزرگ را گواه میگیرم که در این هر دو قسمت نهایت توجه را بکار می‌بستم، و اگر اقداماتی که شده با تأمل و تحقیق بشماره و بنسبت سنجیده آید، گنجایش حوصله مدت را از آن بیش نتوان یافت؛ بگویم من و کس نگوید که نیست که بی‌ره فراوان و ره اندکی است

کرمانیان مردمانی شریف و با ذوق و علاقمند بفرهنگ‌اند، محصلین نیز - چون وسایل سرگرمی‌های زنده در آنجانیست - بیشتر بکار خود می‌رسند و ادب و تربیت خانوادگی را که یادگار پیشینیان قوم است از دست نتهاده‌اند. اگر فرهنگ آنجا را سرپرستی آزموده و با اخلاص باشد و از این مقتضیات و مزایا که در دیگر نقاط نیست بتواند بهره برگیرد، در برانگیختن استعداد، بکار انداختن نیروی معنوی، و نمایاندن گوهر فرزندان هوشیار این سرزمین خدمتی شایسته بفرهنگ کرده است.

ما فرهنگیان در وهله نخست باید هدف اصلی و کمال مطلوب از تعلیم و تربیت را خود بدرستی بشناسیم و بشناسانیم و روش دیگران را دقیقاً مطالعه کنیم و بسنجیم و آنگاه



ورزشکاران کرمان هنگام عزیمت بشیر از (اسفند ۱۳۳۷)
از راست بچپ : عبدالجسین شبدیز فرماندار - جناب فضل الله بهرامی استاندار -
حییب یغمائی رئیس فرهنگ

آسان تر و کوتاه تر راه را در پیش گیریم و فرزندان این آب خاک را بمقصد معین و مطلوب برانیم و چنان بار آوریم که در این جهان بکامیابی و خرمی و تقوی زیست کنند که رستگاری اخروی نیز در این است .

خوشبختانه اکنون که اولیای فرهنگ در افکندن طرحی نو و تنظیم برنامه ای سودمند توجیهی مخصوص در امر تعلیم و تربیت مبذول میدارند کمال امیدواری است که خدمتگزاران صمیم فرهنگ نیز در انجام وظایف توفیقی بیشتر یابند و از کوشش و کار خویش بهره ای شایسته تر بگیرند .



باری ، در مدت توقف کرمان و مخصوصاً هنگام عزیمت از هر طبقه مهربانی ها و ملاحظت ها دیدم که بیان آن نوعی از خودستایی است اکنون هم که در طهران اوراق « پرونده » چند ماهه مدت مأموریت خویش را که مجلدی قطور شده است درمی نگریم و نامه ها و تلگرافهای مفصل و مکرری که در استعدای ادامه خدمتگزاری من بوزارت فرهنگ کرده اند میخوانم بر تأثر و شرمندگیم می افزاید که با این که خدمتی بسزا از دستم بر نیامده است تا چه خدمت مشمول عواطف و الطاف این نجیب مردمان فرهنگ نواز بوده ام .

هم سرفرازم هم خجل، هم شادمان هم تنگدل

وزعهده بیرون آمدن، نتوانم این اکرام را
اینک از میان صدها مکاتیب دانش آموزان که آنها را بعنوان بزرگترین افتخارات
وپاداش‌ها تلقی میکنم نامه منظوم آقای علی اکبر سیرجانی محصل دانشسرای کرمان
بی تغییر و تصحیح درج میشود که از ذوق و اندیشه و احساسات محصلین آنجا نمونه‌ای
بدست افتد. و همچنین اشعار آقای پورحسینی دبیر علوم تربیتی و ادبیات را که در مجلس
تودیع پس از بیانی مؤثر قرائت کردند بیادگار در اینجا تیت، اما با کمال صراحت اقرار
میکنم که حسن ظن بلیغ ایشان بجا نیست که «من آنم که من دانم».

نقل از شماره ۱۰۴ روزنامه بیداری کرمان

پنجشنبه ۱۹ خرداد ۱۳۳۸

« اثر طبع آقای پورحسینی مدیر محترم روزنامه روح القدس که بمناسبت
انتقال آقای ینمائی رئیس سابق فرهنگ کرمان بتهران سروده اند :

دل (بیغما) برد خلق و خوی نیکوی «حبیب»

تاب هجران دیدنت اندر خور من نیست نیست

راست گویم جان من هنگام رفتن نیست نیست

این دل نا آشنا با هجر، خون گردید خون

می روی جز آتش اندر سینه من نیست نیست

گاه جان رفتن ز بان یک باره می افتد ز کار

جان من رفتی و ما را تاب گفتن نیست نیست

مهلت راز و نیاز ما چه زود انجام شد

چند روزی بیش گل مهمان گلشن نیست نیست

میروی آنجا که جز زلفین و موگان نگار

اندر آنجا شبر و و شبگرد و رهن نیست نیست (!)

صحت صاحب‌دلان در طالع زاول نبود

طالع بد، کمتر از شادی دشمن نیست نیست

آن چنان گریم که دامن پاک گردد پر گهر

چون تو در کشور کسی با کیزه دامن نیست نیست

رفتنت چون آتشی کافتد بدل ها شعله زد

در مقام شمع خود پروانه ایمن نیست نیست

۱- سید ابوالقاسم پورحسینی لیسانس علوم تربیتی، جوانی است شاعر و نویسنده، و
معلمی است علاقمند و پرکار. اما لازم مینماید چندی در طهران خدمت کند تا اولیای
فرهنگ شخصاً او را بشناسند نه از روی گزارشها و اوراق «برونده» و این توضیح را
هم از تمریقات متقابله نیندارند.

دل به « یغما » برد خلق و خوی نیکوی « حبیب »
 مرهم دل در فراقش غیر شیون نیست نیست
 « واصل » اندر غیبت « یغمائی » آزاده فکر
 غیر تنهائی مرا ماوی و مامن نیست نیست

علی اکبر سعیدی سیرجانی محصل دانشسرای کرمان

داد از دست دلم ، صبر و شکبائی را
 آنکه از یمن وجودش پدر پیر ادب
 آن جوانمرد که با شهرت جاویدانی
 آنکه گلزار معارف ز وجودش دارد
 آن ادیبی که پی رهبری اهل ادب ،
 آن کلیمی که بفرعون جهالت ، بنمود ،
 مدتی گلشن فرهنگ بدین سامان یافت
 مدتی بود ، بدین خطه زمرئوس و رئیس
 رفت و از رفتن او قلب همه گشت نژند
 چهره بنمود و دل پیرو جوان را بر بود



که کند تربیت کار مسیحائی را
 ذکر خیرت ببزد ، زحمت تنهائی را
 داد هراهل دل از دست شکبائی را
 نیست شایان همه تن ، جامه دیبائی را



قصه کوتاه کنم زانکه نه شرط ادبست
 « هر کجاست خدایا ، سلامت دارش »
 در بر اهل ادب قافیه فرسائی را
 . کو چو شمع بیست فروزان شب یلدائی را

جمعی از کارمندان فرهنگ کرمان در عکس صفحه مقابل

از راست بچپ : عبدالرحیمی ، حائری ، انصاری ، آذرشهری ، برهانی ، دانش آموز ،
 محمدی ، شکبیا ، یغمائی ، طاهری ، پورحسینی ، توحیدی ، موحدی ، بقائی ، عاشور زاده ،
 شایسند ، بولادی .

ابراهیمی ، نخعی ، مجدزاده شورکی ، صدیق ، مینوئی ، شفیع ، دانش آموز (ابوالفتح)
 کاظمی ، صفری پور ، صفائی ، مولائی ، قاضی زاده ، تقی پور ، مرشدی ، عالم زاده ،
 جلال پور بابائی ، مهدویان ، نظامی ، اوحدی ، سخاوت ، نعمت زاده ، وزین ،
 جهانبخش زاده ، شریف زاده ، روتقی .



شکوهتوران